

بنابر يك نظريه مبهم - در ریشه‌یابی اسباب هجوم مغولان به ایران - دستگاه خلافت عباسی با ایجاد تفرقه میان خوارزمشاهیان و چنگیزیان؛ صحرانشینان را برای یورش به ایران زمین ترغیب نموده است. اگرچه این نظریه در جای خود قابل تأمل بوده و در کنار عواملی چون: مشکلات اقتصادی، موقعیت خاص جغرافیایی (ژئوپلیتسم مغول)، منافع اعیان چادر نشین فتودال و توسعه طلبی رهبران مغولستان از یکسو و پاشیدگی و فساد و پراکندگی فتودالی و عدم وجود وحدت ملی، از سوی دیگر ضعف سیاست خارجی و اشتباههای محمد خوارزمشاه و سایر مسائل داخلی کشور از جمله دلایل فوری فتنه مغول و پیروزی برق‌آسای چنگیزیان به شمار تواند رفت، اما بهر حال دلایل و انگیزه‌های این فاجعه خونبار هرچه باشد آنچه معتبر است اینکه در نتیجه این بلای هولناک، تاریخ اجتماعی کشور ما و منطقه آسیای میانه بطور کلی دستخوش تغییرات اساسی گردید. چنگیزیان، خود از این بلا به عنوان عذاب الهی یاد کرده و طی نطقی مردم ایران را گناهکار و رهبران‌شان را گناهکارتر و مستوجب عذاب خدا دانسته است. (۱)

مروری بر نتایج یورش مغولان

دکتر محمد قراگوزلو

چنگیزخان که هنگام یورش به ایران مردی سالمند و حدوداً ۶۶ ساله بود در ۷۲ سالگی مرد (۶۲۴هـ.ق - ۱۲۲۷م) (۲) و سی و دو سال بعد نوه‌اش هلاکو (پسر تولی) توفان دیگری برپا نمود و شمع نیمه‌جان شبه دولت الموت را خاموش کرد و شکوه و عظمت بغداد را زیر سم ستوران خود در هم شکست و خلیفه ساده‌لوح عباسی - المعتصم بالله - که بین سالهای ۶۴۰-۶۴۶ حکومت کرد - را در تجزیه و تحلیل قدرت مخوف مغولان دچار اشتباه شده بود، گردن زد و دجله را با خون يك میلیون و پانصد هزار تن از مردم بغداد سرخگون نمود. (۳)

چنین پیداست که پس از سرگ چنگیز، جانشینانش دامنه فتوحات او را در آسیا و اروپا به پیش بردند، در حالیکه سبعت فاتحان بتدریج فرو می‌کشید، مردان و سرداران فقیر چادر نشین که از غنائم جنگی سرمایه کلانی اندوخته و فرهنگ و زندگی شهرنشینی را برگزیده بودند، به اقتضای طبیعت بشری، مصلحت خود - و نظام فتودالی - را در نظم و امنیت اجتماعی می‌دیدند. و بدین سان اندک زمانی پس از فرونشستن نخستین توفان بزرگ (چنگیز) قوم غالب مغول گام به گام مجذوب فرهنگ و ایدئولوژی ملت مغلوب گردید. و در این فرایند فاضلی چون رشیدالدین فضل‌الله همدانی بر مسند اداره کشور خزید و غازان‌خان مغول را به قبول اسلام و ترمیم ویرانیهای پدرانش سوق داد. احمدخان جانشین اباخان نیز اسلام آورد و الجایتو پسر غازان، تشیع اختیار کرد و به خدا بنده مشهور شد. امپراطوری عظیم و وسیع مغولان - که به قول نهرود در سراسر تاریخ همتایی ندارد (۴) - به چهار دولت تجزیه شد و بخش مهم، متمرکز و قدرتمند آن به چین تحت سلطه قویلیای قآن انتقال یافت. در ایران ۱۱۰

☆ اگر می‌گفتند که از زمان خلقت آدم ابوالبشر تاکنون جهان چنین مصیبتی را به خود ندیده، درست گفته بودند. زیرا تاریخ چیزی که شبیه به این یا نزدیک به این باشد نشان نمی‌دهد... شاید در آخر الزمان مردم چنین وقایعی را مگر در هجوم یاجوج و ماجوج ببینند.

سال پس از مرگ چنگیز؛ ابوسعید بهادرخان پسر الجایتو درگذشت (۷۳۶هـ) و طوغای تیمورخان - از آخرین بازماندگان مغول - در استرآباد بدست حیدر گرابی سریدار کشته شد و بخش‌های گسترده‌ای از شمال کشور به تسلط دولت شیعی سریداران درآمد. (۵) و برای مدتی طومار دولت چنگیزی برچیده شد.

در قرن هشتم یکبار دیگر کشور ایران در هرج و مرج و کشمکش قدرتهای ملوک الطوائفی فرو رفت و عصر جدیدی از عدم تمرکز نیمه سیاسی، مثله شدن قدرت نظامی و شعله‌ور گردیدن جنگهای داخلی و منازعات ایلی و طایفه‌ای شروع شد و ابرهای سیاه تباهی و تشتت بر آسمان ایران سایه انداخت.

جنایات مغول آنقدر عجیب و بی‌رقیب بود که حتی یکپارچگی، تمرکز قدرت سیاسی و سقوط بغداد را نزد منتقدان و مورخان کمرنگ نمود. با این همه امپراطوری سرکش مغول در ایران بیش از یکصد و بیست سال نپایید (دوره اول) و هنوز یک دهه به پایان نیمه قرن هشتم مانده بود (سال ۷۴۰هـ. ق) که حکومت مقتدر چنگیزی منحل شد و امیران محلی با تشکیل دول کوچک قدرت مثله شده را تقسیم نمودند و از فرط جاه‌طلبی و برتری‌جویی به جان هم افتادند و چنان بلایی به سر مردم آوردند که آزاده مردی چون حافظ را - و خلق را - آرزوی ترک سمرقندی (تیمور) به سر افتاد:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی (خون) مولیان آید همی (۶)

در حدود سال ۷۴۰ هـ. ق - چهار سال پس از مرگ ابوسعید بهادرخان - قدرت سیاسی در ایران کاملاً تجزیه شده بود: آل اینجو در عراق عجم (اصفهان و فارس) آل مظفر در کرمان و یزد، آل جلایر در عراق غرب و ترکمان (بغداد و تبریز)، سریداران در خراسان و گرگان، آل کرت در هرات و غور و هشمانیان، در آسیای صغیر حکومت می‌کردند و ماوراءالنهر در اختیار الومس جغتای بود. (۷) اما این وضع چندان نپایید...

دقیقاً در همان سالی که ابوسعید بهادرخان، آخرین فرمانروای مغول درگذشت (۷۳۶هـ. ق) در قره‌ای به نام خواجه ایلغار از توابع سمرقند؛ یکشب (چیزی چون خود در هوا پدید آمد و چون بر روی زمین افتاد بشکفت و شراره‌های آتش از آن برخاست و دور و نزدیک فضا را بیناشت... و کودکی با دو دست خونین (خونالود) از مادر زاده شد... و چون این داستان با پیشگویان در میان نهادند و حال و مالش پرسیدند یکی گفت که رهنی بی‌باک گردد و دیگری گفت که دژخیمی سفاک شود و این سخنان همچنان بر زبانها می‌گذشت تا آنگاه که نشانش آشکار گشت... (۸) این کودک همان تیمور بود که پس از ازدواج با دختر خان‌کاشغر او را گورگان یعنی داماد نامیدند و چون در جنگ با حاکم سیستان مجروح شد و لنگید به تیمور لنگ مشهور گردید. تیمور در حد فاصل سالهای ۷۷۳-۷۸۱ هـ. ق چهاربار به خوارزم لشکر کشید و چنان کشت و کشتاری کرد

که مردم فاجعه اسکندر و محمود و چنگیز و هلاکو را از یاد بردند.

فتوحات تیمور از دهلی در شرق تا عثمانی در غرب آسیای صغیر و بغداد و شام و مصر را شامل می‌شود. آنچه که توجه تیمور را به هند جلب کرد ثروت سرشار آن دیار و ضعف حکومت پادشاهان غلام بود. ظاهراً تیمور در هند بیش از یکصد هزار تن از پیروان مذاهب مختلف را کشته و یکسال بعد (۸۰۱) به محض دریافت مرزده مرگ قاضی برهان‌الدین احمد سیواسی ابوسعید به سمرقند بازگشته و به آسیای صغیر تاخته (۸۰۴) و از آنجا به قلب عراق عرب زده است.

با ورود تیمور به بغداد کار خلافت عباسی - که بدست هلاکو برچیده شده بود - تحقیقاً یکسره شد. سه سال بعد (۸۰۷)، تیمور فتوحات خود را نیمه‌کاره رها کرد.

تیمور از آنجا که در زمان حیات، هیچ سازمان حکومتی مستحکم و شیوه‌آداری مشخصی پیاده نکرده و صرفاً قلمرو تحت حکومت خود را به دو بخش تقسیم و آنرا به دو پسرش شاهرخ و میرانشاه واگذارده بود، لذا امپراطوری‌اش نیز با مرگ او منقرض گردید. و فرزندانش سازمان نوینی را در

☆ هر امیر مغول که به شهر یا دهکده‌ای نزول می‌کرد، برای خود و همراهان و خادمان خویش صدها منزل را اشغال می‌نمود. نوکران امیر هر چه از اموال صاحبخانه به دست می‌آوردند می‌بردند به ناموس زنان دست می‌یازیدند و صاحبان خانه‌ها را مورد استهزا و سخریه قرار می‌دادند.

حکومت بی‌ریختند که در نتیجه آن، در سمرقند و بخارا و هرات عصر جدیدی از بالندگی علمی، فرهنگی آغاز شد. این چالش هنری مصادف با دوران رنسانس فکری - هنری - اروپا در قرن پانزدهم میلادی بود. ۸۱ سال پس از مرگ فاتح گورکانی، ظهیرالدین محمد بابر - از نسل جلال‌الدین میرانشاه - که نسبش با پنج پست به جهانگشا می‌رسید به دهلی لشکر کشید و پس از بیرون راندن افغانان سودی بنای حکومتی را بر نهاد که به گورکانیان هند یا مغولان کبیر مشهور شد. این حکومت بیش از دو قرن پایید و خدمات شایسته‌ای به زبان و فرهنگ فارسی کرد.

عوارض یورش مغولان

بطور کلی در جریان حمله مغولان به ایران و سایر کشورهای همسایه تغییر و تحولات بسیار مهمی اتفاق افتاد، که باز نمود هر یک از آنها فراتر از حوصله این جستار است. با این همه اشاره‌ای

به اهم این حوادث خالی از فایده نیست:

خشونت و کشتارهای دسته جمعی

مغولان برای ارباب قوم مغلوب از هیچ جنایت و ویرانی فروگذاری نکردند. بسیاری از منابع معتبر تاریخی، داستانهای هولناکی از کشتارهای گروهی مغول روایت کرده‌اند. ابن‌اثیر می‌نویسد:

«اگر می‌گفتند که از زمان خلقت آدم ابوالبشر تاکنون جهان چنین مصیبتی را به خود ندیده، درست گفته بودند. زیرا تاریخ چیزی که شبیه به این و یا نزدیک به این باشد نشان نمی‌دهد... شاید تا آخرالزمان مردم چنین وقایعی را مگر هجوم یاجوج و ماجوج دیگر ببینند. حتی دجال کسانی را که مطیع وی گردند امان می‌دهد و فقط کسانی را که در برابر او پایداری کنند نابود می‌سازد ولی اینان به هیچ کس رحم نکردند و زنان و مردان و کودکان را کشتند. شکم زنان باردار را دریدند و جنین را کشتند...» (۹)

ابن‌اثیر یورش مغول به ایران را از رفتار بخت‌النصر با اسرائیلیان و ویرانی اورشلیم بدتر می‌داند. بطروشفسکی از آکادمیسین‌های روسی، در یکی از معتبرترین و جامعترین کتب مربوط به فرآیندهای اقتصادی حمله مغول - با استناد به منابع و مآخذ بلاواسطه عصر چنگیزی - می‌نویسد:

«ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه باخته بودند، میان سپاهیان تقسیم می‌کردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود به زانو می‌نشاند و سپس با شمشیر و یا قداره سرهای ایشان را از تن جدا می‌کرد. بعد منشیان اسیر را وامی‌داشتند تعداد سرهای برید را شماره کنند. به گفته جوینی پس از کشتار عمومی مرو (در سال ۶۸۱هـ) شمارش کشتگان، توسط منشیان اسیر ۱۳ روز به طول انجامید. گاهی که عده محکومان به کشتار دستجمعی بسیار زیاد بود، سرداران چنگیز، بردگان اسیر خویش را مجبور می‌کردند به اتفاق سپاهیان، در قتل محکومان شرکت کنند. فاتحان علی‌الرسم اقداماتی به عمل می‌آوردند که هیچکس بر حسب تصادف جان بدر نبرد. مثلاً پس از اطفای نایره عصیان مردم هرات و اشغال مجدد آن شهر توسط مغولان (۶۱۹) قتل عام صورت گرفت و در طی آن کشتار گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر و دهکده‌های پیرامون آن به قتل رسیدند و ایلکچدای نویان سردار مغول هنگام خروج از شهر گروهی از سپاهیان را در مسجد شهر باقی گذاشت که کمین کنند. آنگاه مودنی اسیر را مجبور کردند که بر مناره مسجد رود و اذان گوید. عده‌قلیلی از ساکنان که در سردابها و کاریزها و مخفیگاه‌های دیگر پنهان شده بودند به محض شنیدن بانگ مودن پنداشتند که تاتاران رفته‌اند و به طرف مسجد شتافتند و در آنجا مرگ چشم براه ایشان بود.

پس از این کشتار فقط چهل نفر مرد از صفوف مختلف اجتماع در هرات جان بدر برده و زنده ماندند و عده بازماندگان روستا نیز از صد تن تجاوز نمی‌کرد... تاریخ وقایع دوران نخستین خانهای چنگیزی یا

«گفتار محرمانه» درباره نسل‌های مغول از قول چراموخی رقیب و اریستوکرات صحرانشین در گفتگو بسا تایانگ‌خان نایمانی با غرور سادلو حانه‌ای چنین نقل می‌کند:

«آندای! (برادر خوانده من) تموجژین می‌خواست چهار سگ را با گوشت آدمی تغذیه کند و آنها را به زنجیر آهنی مقید سازد. یقین آنها هستند که نزدیک می‌شوند و قراولان را به پیش می‌رانند. پیشانی این چهار سگ از مفرغ و پوزه آنها چون سنجاق و زبانشان مانند سوزن و قلبشان آهنین و شلاقشان شمشیر است. شبنم غذایشان است و برباد سوارند. هنگام پیکارهای مرگبار گوشت آدمیان می‌خورند و در گیرودار گوشت انسانها را برای خوراک خویش ذخیره می‌کنند اکنون این سگان زنجیره پاره کرده‌اند و کنسی از ایشان جلوگیری نمی‌کند و بزاق دهان به هر سو می‌افشانند. این سگان آنها هستند. تایانگ‌خان پرسید: آخر این چهار سگ چه کسانی‌اند؟ پاسخ گفت: دو جفت می‌باشند: چژه‌به و قویلی/ چژه‌له و سوتای»^(۱۰)

«خراسان خراب است و از هرات تا مازندران کسی را امکان سکونت به توطن نیست. در اقلیمی که نیمی از او جای شیران و گرگان است و باقی خراب و ویران»^(۱۱)

«شیخ احمد بن محمد قواس با هفت تن فراری دیگر چهار ماه در کوره‌های غوز پنهان شده بودند. هر روز یک تن از آنان در پس طعمه می‌رفت و هر چه به دستش می‌آمد اعم از آدمی و خر و سگ و شغال و موش و یا پرند - زنده یا لاشه - برای رفیقان می‌برد. روزی به پسر مردی که بر خری سوار بود رسید و از او خواست که خر را بدهد والا کشته خواهد شد. پسر مرد در عوض کیسه‌ای زر به او عرضه داشت ولی مورد قبول واقع نشد. زیرا که با پول هیچ خوراکی بدست نمی‌آمده. در این سالها، جوینی، خراسان را خراب، خالی از سکنه و همچون کف دست صاف ترسیم کرده است.»^(۱۲)

سینی الهروی، از هرات بسان سرزمینی سوخته و بی‌پرنده و بهار یاد نموده است. یاقوت از نیشابور چنان سخن گوید که از بیخوله‌ای: دیوارهای فرو ریخته و تپه‌های لخت که از دیدن آن چشمانی که هرگز نگریسته‌اند اشک می‌ریزند.^(۱۳) خطرات سالخوردگان به افسانه‌های رویایی مانسته‌تر است تا حادثه‌ای تاریخی: از حدود بلخ تا دامغان، یکسال پیوسته، خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند. چه چنگیزیان جمله اینهارا سوخته بودند.^(۱۴)

آوازه قتل عام‌های دستجمعی و فضای خفقان و وحشت، آنچنان دل مردم را خالی کرده بود که معمولاً بی‌کمترین مقاومتی در مقابل یورش مغولان تسلیم شدند هر چند که در این میان مقاومت‌های پراکنده نیز راه به جایی نبرده و بدلیل عدم تسلیح عمومی و بی‌اعتمادی فرماندهان خوارزمشاهی نسبت به مردم، راه پیشروی و تطاول مغولان کاملاً باز بوده است. ظاهراً سرسختانه‌ترین مقاومت در برابر سپاهیان چنگیزی توسط مردم اصفهان صورت گرفته است. در

حدود سال ۶۲۵ هـ. ق لشکریان مغول به اطراف اصفهان می‌رسند. از سوی دیگر جلال‌الدین خوارزمشاه نیز در روز ۲۲ رمضان همان سال، وارد اصفهان شده و به گردآوری و تجهیز و تقویت نیروها و تحکیم باروهای شهر می‌پردازد. به جرات می‌توان گفت که در کمتر منطقه‌ای از کشور به اندازه اصفهان، مغولان با مقاومت مردمی روبرو شده‌اند. قاضی سراج گوید:

«مدت پانزده سال بیایست تا شهر سپاهان مسلم توانستند کرد. اگر قاضی سپاهان شهادت نیافتی کفار را گرفتن سپاهان مسلم نشدی که لشکر جرماغون و خناتوین، مدت پانزده سال بر در شهر صفاهان و حوالی آن به جنگ و قتال می‌کردند... تا مردی را جماعت مرتدان از راه بردند که قاضی را باید کشت که فتنه محافظت شهر در پس اوست. چون قاضی را شهید کردند... شهر بگرفتند...»^(۱۵)

بجز خیانت غیاث‌الدین برادر جلال‌الدین خوارزمشاه، گفته شده، شافعیان اصفهان - که مرتب در ستیز با حنفیان آن شهر بوده‌اند.^(۱۶) - در

☆ یورش مغول، علاوه بر زیانهای بی‌حساب اقتصادی و جانی، باعث نوعی فترت در شاخه‌های مختلف علوم گردید، به طوری که از ابتدای دهه دوم قرن هفتم تا آغاز قرن یازدهم که دوران اعتلای قدرت متمرکز صفویه است، هیچ فعالیت مثبت و بالنده علمی در کشور مشاهده نمی‌شود و دقیقاً در همین زمانهاست که اروپا کوله‌بار خود را بست.

قیال قتل ایشان، دروازه‌های شهر را به روی لشکر مغول گشوده‌اند، اما فاتحان پس از ورود به شهر در قتل و غارت جانب عدالت! را فرو نگذاشته و از صغیر و کبیر، شافعی و حنفی، گبر و مسلمان، همه را از دم تیغ گذرانده‌اند.

کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی که خود به چشم خویش شاهد این قتل عام و مصیبت خونبار بوده است، گوید:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید

بر حال تباہ مردم بد گرید

دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود

امروز یکی نیست که بر صد گرید^(۱۷)

دو سال بعد کسی نبود که بر جنازه شاعر نکته‌سنج و قصیده‌سرای بلندارج این کهن بوم و بر گریه ساز دهد. و ناگفته نگذریم که اصفهان یکبار دیگر در زمان تیمور به تاریخ شوال ۷۸۹ هـ قتل عام شده است. در این کشتار بی‌رحمانه بقول شرف‌الدین علی یزدی «از عدد کشتگان آنچه در تحت ضبط کتاب و حساب درآمد به روایت اقل ۷۰۰/۱۰۰۰ سر در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن

در مواضع منارها ساختند.»^(۱۸)

به جز کشتارهای دسته‌جمعی و ویرانی شهرها و روستاها، مصائب دیگری همچون انهدام کشاورزی و تخریب شبکه‌های آبیاری، بهره‌کشی و بهره‌برداری وحشیانه سران فاتح از کشور، افزایش بی‌رحمانه استعمار فتودالی، فقر روزافزون روستاییان و پیشوران، انحطاط در تمام سطوح علم و فرهنگ و... از جمله عوارض و نتایج یورش مغول بشمار می‌رود. باید توجه داشت که «هجوم چادر نشینان اعم از تازیان بدوی و یا ترکان غز و غیره به سرزمین‌های زراعتی و کشاورزان اسکان یافته به طور کلی همیشه موجب ویرانی و فقر بوده ولی در موارد یاد شده این ویرانی‌ها بدون نقشه صورت می‌گرفت. اما چنگیزخان و سرداران او تخریب سرزمین‌های کشاورزی و شهرها و کشتار دستجمعی مردم را به طور متشکل عملی می‌ساختند. مبتکران این شیوه شخص چنگیزخان بود و سبب اعمال او این بود که عده لشکریان مغول قلیل بود و به حساب آکادمسین و... بار تولد، از دوستان هزار تجاوز نمی‌نمود و این عده برای انقیاد اراضی وسیعی که چنگیزخان تسخیر نموده بود کفایت نمی‌کرد. چنگیزخان می‌خواست بوسیله کشتار دستجمعی کسانی که قادر به مقاومت بودند و استقرار شیوه قتال و ارباب اقوام مغلوب را مرعوب و ضعیف کند و از عصیان و شورش آنان علیه فاتحان جلوگیری به عمل آورد. عده‌ای از اطرافیان و نزدیکان چنگیزخان این شیوه را تأیید نمی‌کردند. به طوریکه از منابع موجود درمی‌آید حتی دو تن از فرزندان چنگیزخان، جوچی و اوگدی (اکتای) مخالف این روش بودند ولی اکثر فتودال‌های چادر نشین مغول روش چنگیزی را می‌پسندیدند، زیرا دزدی و غارت را به مقیاسی که تا آن زمان سابقه نداشت مجاز می‌دانست و دست ایشان را بازگذاشته بود.»^(۱۹)

بی‌هیچ تردیدی در تمام طول تاریخ اجتماعی ایران اوضاع و احوال روستاییان و کشاورزان به سختی و وخامت دوران سلطه مغولان نبوده است. بجز مبالغ سنگین برات و هزینه‌های طاقت‌شکن بیغارها و سخره‌های متعدد، استعمارهای شرم‌آوری همچون حق! «قتلغ» و «نزول» یا نزول اجلال دمار از روزگار روستائیان درآورده بود: هر امیر متشخص مغول و یا مأمور عالی‌مقام دولت که به شهر یا دهکده‌ای نزول می‌کرد برای خود و همراهان و خادمان خویش صدها منزل را اشغال می‌نمود. نوکران امیر هر چه از اموال صاحبخانه به دست می‌آوردند می‌بردند، به ناموس زنان دست می‌یازیدند و صاحبان خانه‌ها را مورد استهزا و سخریه قرار می‌دادند، روستاییان و مردم شهری عمداً خانه‌های خود را به حال نیمه ویران نگاه می‌داشتند تا امیران و اطرافیان وی در آن نزول اجلال نفرمایند ولی این روش نیز سودی نداشت. عادتاً بلافاصله پس از عزیمت یک نزول‌کننده میهمان دیگری جایگزین وی می‌شد...

در پایان قرن هفتم هـ برابر استعمار وحشیانه مغولان نواحی بسیار بکلی ویران و خالی از سکنه

گشت و مردم آن فرار کردند. بدلیل سیاست‌های مختلف مالیاتی اعم از تمغا^(۲۰) و «طرح» و باج‌های کلان، کشاورزی بشدت سقوط نمود و اکثر حرفه‌های بازرگانی و صنعتی دستخوش رکود گردید و یکبار دیگر نوعی تازه از برده‌داری احیاء شد. . . . در این زمانه خزانه دولت کاملاً خالی شده بود زیرا تقریباً کسی که قادر باشد خراج و مالیات پردازد باقی نمانده بود و مبالغی که به دشواری گرد می‌آمد و وصول می‌شد به خزانه نمی‌رسید و در محل به دست فئودالها و مقاطعه‌گران خراج و مأموران تذبذب خیف و میل می‌شد. . . . تجارت محلی نیز بسیار کاهش یافت. . . .^(۲۱)

در چنین شرایطی که اقتصاد کشور به بن‌بست نهایی رسیده بود غازان‌خان به قدرت رسید (۶۹۴-۷۰۴ هـ). وی از طریق ارغون و اباقا به هلاکو، تولوی و چنگیز می‌رسید. غازان‌خان ضمن قبول اسلام، با مساعدت مستوفیان و وزرای ایرانی دست به یک سری اصلاحات مشخص زد که به نام خود وی به اصلاحات غازانی مشهور شده و شرح آن در بخش نخست کتاب جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی - طراح و مبتکر این اصلاحات تحت عنوان تاریخ مبارک غازانی آمده است. پیش از ذکر اهم رئوس اصلاحات غازانی، به این نکته می‌پردازیم که کادزهای مورد احتیاج مغولان در میان مأموران عالی‌مقام ایرانی که در شهرها زندگی می‌کردند وجود داشت. . . . این مأموران عالی‌مقام و متخصص که پیشتر در خدمت سلجوقیان و خوارزمشاهیان بودند با کمال میل کمر خدمت ایلخانان مغول را به میان بستند. . . . مأموران کشوری ایران که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند می‌کوشیدند تا دولتی نیرومند و متمرکز تأسیس کنند و دستگاه خلافت و دولت غزنویان را که خود نمونه‌ای از دولت ساسانیان بود، سرمشق خویش قرار داده بودند. . . . مأموران ایرانی یاد شده سعی بودند تا قدرت خان را استوار سازند و او را به قبول اسلام وادارند و در عین حال علیه تصوق و نفوذ اعیان چادرنشین مغول و ترک و تمایلات گریز از مرکز آنان و تذبذب و ریخت‌وپاش کسان خان مبارزه می‌کردند. . . .^(۲۲)

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، دانشمند و مورخ ایرانی، یکی از این مأموران عالی‌رتبه است که در طراحی و برنامه‌ریزی اصلاحات غازانی وظیفه سخت مهمی ایفا نموده است. با وجودی که در دوران حکومت غازان، مقام نخست وزیری و مردار سلطنتی رسماً در اختیار سعدالدین ساوجی بود اما در طی مدت بیست سال (۶۹۸-۷۱۸) اندیشه‌های رشیدالدین فضل‌الله در کشور حاکم بود. این نظریه از لابلای مکاتبات رشیدی به وضوح پیداست. کما اینکه از میان همین سطور می‌توان به افکار رشیدالدین فضل‌الله - که اصل و اساس اصلاحات غازانی را پی ریخته است - راه برد. از جمله:

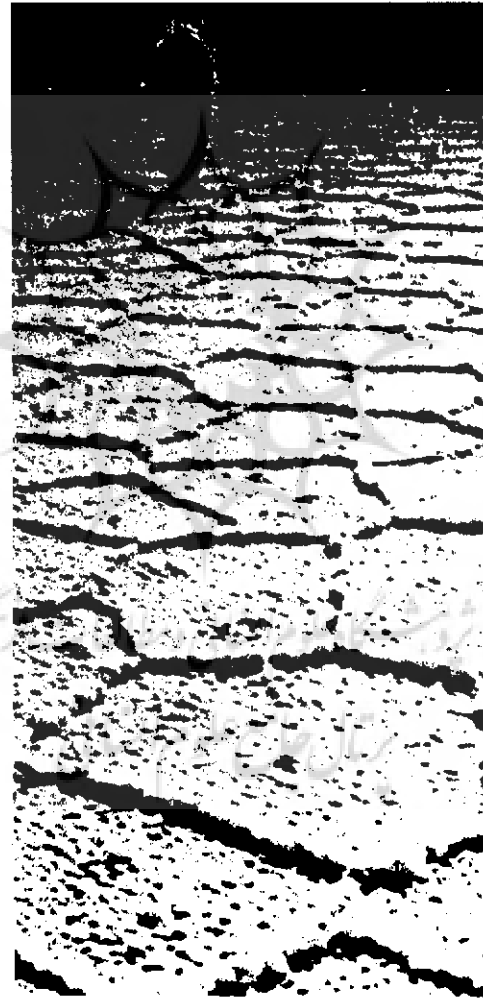
- ایلخانان و سران مغول باید به اعیان ایرانی نزدیک شوند و شیوه کشورداری ایرانیان را فرا گیرند. قدرت سیاسی را متمرکز سازند و

گریش‌های گریز از مرکز فئودالهای خانه بدوش^(۲۳) و چادرنشین را از میان بردارند و بر عصیان و خودکامگی ایشان لگام زند.

- میزان ثابت خراج (بهره مالکانه، مالیات) باید معین گردد. دستگاه وصول مالیات به سلامت گراید و از دشواری وضع روستاییان کاسته شود و استعداد و نیروی پرداخت مالیات مردم افزایش یابد.

- قنوات و نهرهای آبیاری مخروب و ویران

☆ «خراسان خراب است و از هرات تا مازندران کسی را امکان سکونت و توطن نیست، در اقلیمی که نیمی از او جای شیران و گرگان است و باقی خراب و ویران»



ترمیم گردد و کشاورزی و صنعت و حرف و بازرگانی و زندگی شهری احیاء شود. بدنبال تلاش‌های رشیدالدین فضل‌الله «نزوله» یا «نزول اجلاس» نسخ شد، صدور و توزیع بروات لغو گردید، اوضاع و احوال مالیاتی کشور نظم و ترتیب خاصی یافت، مأمور دولت که در برابر خزانه مسؤول بود مالیاتها را از مردم طبق فهرست ثابت و مشخص و معین وصول می‌کرد و دیگر به مقاطعه دادن مالیات از بین رفت. عوارض گوناگون و فراوانی که بیشتر به نفع خان و شاهزادگان و لشکریان و امیران و غیره از مردم

مأخوذ می‌شد، لغو گردید. . . . مبالغی هم که برای شکار سلطنتی صرف می‌شد کاهش یافت. . . . همچنین غازان‌خان از لحاظ تسهیل کار صنعتکاران و بازرگانان خرد و کاهش دشواری وضع ایشان وصول «تمغا» را در بسیاری از شهرها لغو کرد و در سایر بلاد نیز میزان آن را تا نصف تقلیل داد.^(۲۴)

اصلاحات غازانی در دوران حکومت دوازده ساله الجایتو که خود را محمد خداندنه (۷۰۴-۷۱۶ هـ) نامید، کم‌وبیش پایید. اما پس از خداندنه پسر خردسال وی، یعنی ابوسعید بهادرخان به قدرت رسید و از آنجا که بدلیل صغر سن قادر به اداره مملکت نبود، قدرت سیاسی در دستان امیرچویان از قبیله مغولی سولدوز قرار گرفت و مدت کمی بعد رشیدالدین فضل‌الله مغز متفکر نظام اصلاحاتی کشور - که در آن هنگام پیری هفتاد ساله بود - به جرم واهی مسمومیت و قتل الجایتو - وابسته به تحریک اعیان چادرنشین که بخش عمده‌ای از منافع خود را از دست رفته می‌دیدند - کشته شد. و بدینسان اصلاحات غازانی در هیاهوی ادعاهای ریز و درشت فئودال‌های چادرنشین و ضعف ابوسعید، متوقف شد. در حدود سال ۷۳۶ هـ. ق ایلخان ابوسعید بهادر در جریان لشکرکشی به قزل اردو درگذشت. «بعد از مرگ ابوسعید تخت ایلخانی ملعبه دست امرای متخاصم گردید و ایشان هر کدام یکی از مخلوقین دست خود را برای اجرای مقاصد خویش مستحق این مقام اعلام کردند و دو خاندان یکی خاندان امیرچویان از سرداران محبوب غازان و جانشینان او، دیگری خاندان ایلکانیان ایران را میدان تاخت‌وتاز خود قرار دادند. . . .^(۲۵) به این ترتیب تلاش‌های اصلاح‌گرایانه غیاث‌الدین محمد رشیدی فرزند رشیدالدین فضل‌الله در میان امواج اعیان چادرنشین مغول و ترک ره به جایی نبرد و یکبار دیگر کشور دز تفرقه و محاق ملوک‌الطوایفی فرورفت.

سقوط بغداد، پایان کار خلافت بنی‌عباس در سال ۶۵۱ هـ. ق مغولان به فرماندهی هولاکو عزم ایران کردند و ۳ سال بعد شبه دولت اسمعیلیان الموت - که از درون منشئت شده بود - به دست صحرائشینان فاتح فرو پاشید. گفته شده در این لشکرکشی سپاهیان هولاکو به هفتاد هزار نفر بالغ می‌گردیده و عطاملک جوینی نیز همراه ایشان بوده. در دسامبر ۱۲۵۷ م / ۶۵۵ هـ فاتحان مغول از همه سو به بغداد یورش بردند و بلافاصله وارد شهر شدند. از آنجا که خلیفه المعتمد بالله تسلط خود را بر سپاهیان از دست داده و دستگاه خلافت سخت درگیر مبارزه و رقابت اطرافیان خلیفه بود، لذا دولت عباسی مثل برف بهاری در برابر لشکر مغول آب شد و بغداد طعمه قتل و غارت صحرائشینان گردید و خلیفه نیز بدستور ایلخان به قتل رسید.

درباره چگونگی حادثه مهم سقوط بغداد، بعضی از مولفان اهل سنت از جمله محمدبن شاکرین احمد الکتبی، معتقدند که متفذان شیعی دستگاه خلافت همچون ابن‌الملقمی، ایلخان را به فتح بغداد تشویق و ترغیب نموده‌اند.^(۲۶) و

جالب اینکه قاضی نورالله شوشتری نیز به گمان اینکه هولاکو بدست خواجه نصیر اسلام آورده است، کم و بیش همان قول کتبی و قاضی سراج را تأیید و نقل کرده و مدعی شده است که:

«ایلخان به استصواب محمد علقمی قمی به تسخیر بغداد عزیمت نموده. (۲۷)»

تقریباً یک قرن و نیم پس از تلاشی خلافت عباسی، تیمور نیز رو به بغداد گذارد و نقطه ختم برکار بنی عباس نهاد. از آن پس بخشی از تمدن درخشان اسلامی، ایرانی- که با تأسیس بیت الحکمه در سال ۲۰۰ هـ. ق بدست مأموران ازگندی شاپور و هند و یونان و انطاکیه در این شهر مستقر شده بود، بتدریج به قاهره و اسپانیا منتقل گشت و به عبارت دیگر گنجینه‌ای از ذخایر علمی، فرهنگی جهان اسلام از آسیا به اروپا و به دنیای مسیحیت رخت برپست و طولی نکشید که اسپانیا از سلطه اعراب خارج شد. ابتدا قرطبه و بعد گرناادا در سال ۱۴۹۲ بدمت فریدشاند پادشاه اسپانیا افتاد. بخش دیگری از تمدن اسلامی از بغداد به شرق ایران رفت و باعث بوجود آمدن مکتب ادبی، هنری جدیدی گردید.

یکی از ویژگیهای تیمور- که منجر به رونق علمی، فرهنگی سمرقند و هرات- گردید، آن بود که همه هنرمندان و صنعتگران و علما و اکابر را که اینجا و آنجا می‌یافت با تمام غنائم و ثروت‌های بیکران که خود و سردارانش از بلاد مفتوحه ایران و عراق و آسیای صغیر و هند به چنگ آورده بودند به سمرقند انتقال داد، تا به آن شهر که مرکز یک امپراطوری نوخاسته بود آبادانی و شکوه بخشد. (۲۸)

همچنین نباید از خاطر برد که فتوحات مغول سبب گردید که نوعی رابطه سیاسی میان کشورهای آسیایی و اروپایی بوجود آید. عظمت و قدرت امپراطوری مغول بیش از آن بود که دنیای مسیحیت بتواند بسادگی چشم بر آن فرو بندد. هم از این رو پاپ‌های روم بر آن شدند که با ایلخانان ارتباط برقرار سازند. یکی از اهداف کلیسای مسیحی از این ارتباط آن بود که با آگاهی از اوضاع و احوال و اندیشه‌های مغول، از قدرت جهانی ایشان در منازعات صلیبیون سوریه و فلسطین علیه مصر و سایر کشورهای اسلامی استفاده کند. پاپ‌های کلیسای روم خوشبین بودند که نمایندگان ایشان بتوانند بزرگان مغول از جمله قویلاقان را به قبول مسیحیت مجاب سازند. در همین راستا به سال ۶۴۴ و ۶۵۱، دو کشیش به اسامی یوان دپلانوکارپینی و ویلهلم روبروک به قرارگاه قان در قره قروم مغولستان اعزام شدند. از این سفرها یادداشت‌های خواندنی و قابل توجهی به جای مانده است که از منابع رخنمون‌نگاری این دوران بشمار می‌رود.

تردید نباید داشت که یورش مغول علاوه بر زیانهای بی‌حساب اقتصادی و جانی باعث نوعی فترت در شاخه‌های مختلف علوم نیز گردید.

از ابتدای دهه دوم قرن هفتم که مرزهای شمال شرقی ایران توسط صحرائشیمان شکسته شده است تا آغاز قرن یازدهم که دوران اعتلای قدرت متمرکز صفویه است هیچ فعالیت مثبت و بالنده علمی در کشور مشاهده نمی‌شود و دقیقاً در همین

زمانهاست که اروپا کوله‌بار خود را بسته است و ما با آن همه اندوخته و پشتوانه از کاروان علم جا مانده‌ایم. در دوران مغولان بنا بدیالی از جمله علاقه ایلخانان به ثبت وقایع و وجود وزرای مورخ، علم تاریخنویسی به پیش رفت و چند اثر ارزشمند از قبیل: نفقه المصدور (محمدبن احمد نسوی)، طبقات ناصری (منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین جوزجانی)، تاریخ جهانگشا (عطاملک جوینی)، جامع‌التواریخ (رشیدالدین فضل‌الله بن ابوالخیر علی همدانسی)، تجربه‌الابصار و تزجیه‌الاعصار، مشهور به تاریخ و صاف (شهاب‌الدین عبداللہ بن فضل‌الله شیرازی)، تاریخ گزیده و ظفرنامه (حمداله مستوفی قزوینی) و... به رشته تحریر درآمد.

همچنین شعر صوفیانه عارفانه، با چاشنی قلندری و خوشباشیگری، که برآیند آن حوادث خونبار بشمار می‌رود تا حدود زیادی اوج گرفت. دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد: «در عهد استیلای مغول و تاتار، با وجود آن فتنه‌ها و فجایع هولناک و شاید تا حدودی خود به سبب همان فجایع و فتنه‌ها، ادب و خاصه شعر پارسی جلوه‌ای دیگر یافت و گویندگان بزرگ چون سعدی، مولوی، عراقی، امیر خسرو، خواجو، سلمان، عبید، حافظ و نویسندگان نام‌آور مانند جوینی، و صاف، رشیدالدین فضل‌الله و حمداله مستوفی پدید آمدند و به کار شعر و ادب که یک چند در عهد مغولان فتوری بدان راه یافته بود، رونقی تمام بخشیدند. تا جایی که ایلخانان مغول و سلاطین تاتار مانند امرا و سلاطین محلی در اواخر حال به شعر و ادب علاقه یافتند. (۲۹)»

در حد فاصل سالهای ۱۷۹۳-۷۳۱ هـ آتش مبارزه میان اعیان چادر نشین و فتودالهای مغول؛ از یک سو و تهیدستان شهر و روستا از سوی دیگر، خاکستر اعراب را کنار زد و فروزان شد. آکادمیسین‌ها این مهم را- که منجر به بروز قیام‌های مردمی در طول قرن هشتم گردیده است- نتیجه بازگشت امیران فتودال محلی به شیوه‌های بهره‌کشی پیش از غازان‌خان، و چپاول و قتل روستاییان و پیشه‌وران دانسته‌اند. مهمترین ویژگی این قیام‌ها، ماهیت انقلابی آنهاست که بطور مشخص با اقتدا به تعالیم مذهب شیعه، تحت عناوینی چون سریداران، حروفیه و غیره صورت گرفته است. صفوف این قیام‌ها عمدتاً از پیشه‌وران زحمتکش شهری و روستاییان فقیر و بردگان و در مواقعی هم از فتودال‌های خرده‌پا شکل می‌گرفت. نهضت سریداران خراسان که به عمر حکومت طوغای تیمورخان در گرگان و سبزواری پایان داد، یکی از مشهورترین این قیام‌هاست. مضاف به اینکه نباید از سایر قیام‌های ضد مغول همچون قیام سریداران کرمان بسادگی گذشت.

پی‌نوشت:

- ۱- عطاملک جوینی؛ تاریخ جهانگشا به اهتمام محمد قزوینی- لیدن، بریل، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۸۱.
- ۲- ب. ولادیمیرتسوف، چنگیزخان؛ نیز، واسیلیان، درباره زندگی چنگیز، نیز: رشیدالدین فضل‌الله؛

جامع‌التواریخ... به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸.

۳- حمداله مستوفی، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحمین نوایی، تهران، ص ۳۶۹.

۴- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، برگردان جهانگیر تفضلی، تهران، ۱۳۴۲.

۵- ا. پ. پطروشفسکی، نهضت سریداران خراسان، برگردان کریم کشاورز؛ تهران، ۱۳۵۲.

۶- دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۳۲.

۷- جهان‌آرای غفاری، ص ۱۷-۲۱۵؛ نیز: عباس اقبال، تاریخ مغول؛ نیز: قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ.

۸- ابن عربشاه؛ عجائب‌المقدور فی اخبار التیمور؛ برگردان محمدعلی نجاتی، تهران، ۱۳۷۰.

۹- ابن اثیر عزالدین علی، تاریخ کامل اسلامی، برگردان ابوالقاسم حالت، شرکت سهامی چاپ و انتشار کتب ایران، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۰- ا. پ. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عصر مغول؛ برگردان کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۶۰-۵۷.

۱۱- پیشین، ص ۱۲۷.

۱۲- جوینی، جهانگشا، ص ۱۱۹.

۱۳- بساقوت حموی، معجم‌البلدان، بیروت؛ ۱۳۹۹/۱۹۷۹، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱۴- پطروشفسکی؛ کشاورزی و مناسبات...، ص ۸-۱۲۶.

۱۵- قاضی منهاج سراج. جوزجانی؛ طبقات ناصری، تصحیح عبدالمی حبیبی، کابل، ۱۳۲۵، ص ۷۰۳.

۱۶- حمداله مستوفی، نزهةالقلوب، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶.

۱۷- کلیات کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی؛ چاپ بیعی، سنگی، ۱۳۰۷.

۱۸- به نقل از قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۸۰ به بعد.

۱۹- تاریخ ایران، تألیف جمعی از آکادمیسین‌های روس؛ تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۷-۳۲۶.

۲۰- ابوالقاسم انجوی شیرازی، دیوان خواجه حافظ شیرازی (مقدمه)، تهران، ۱۳۴۶.

۲۱- تاریخ ایران، پیشین؛ ص ۳۶۵-۳۶۲.

۲۲- پیشین، ص ۴۴۹.

۲۳- ب. ولادیمیرتسوف، نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه بدوشی)، برگردان شیرین‌بیانی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۸۲ به بعد. نیز بنگرید به تحقیقات و. و. بارتولد:

V.V Barthold "obrazovanie cinguis- KJana", Travaux BSRAP. 1896-110.

V.V.Barthold, Sviaz, obscestenago bpta S khosiaistvennym akladom u turok; mongolov, Bu, de la societe Arche. Hist. et Ethno. L'aniver. de kazan. T.34. 1929.

۲۴- تاریخ ایران، پیشین، ۳۷۲-۳۶۹.

۲۵- استانیلین لین بول، طبقات سلاطین اسلام، برگردان عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲۶- الکبکی، فوات‌الوفیات، مصر، قاهره ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲۷- قاضی نورالله شوشتری، مجالس‌المومنین؛ برتا، افست، ص ۳۸۶-۳۸۲.

۲۸- ذبیح‌الله صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ تهران، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۸.

۲۹- عبدالحمین زرین کوب، نقد ادبی تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۴.

- رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ مبارک‌هازانی، داستان هازان‌خان، به اهتمام کارل یان، لندن، ۱۳۵۸ ق/ ۱۹۲۰.

- محمدبن احمد بن نسوی، نفقه‌المصدور، تصحیح امیرحسین بزرگ‌دو، تهران، ۱۳۴۳.

- عباس اقبال؛ تاریخ مغول، تهران، ۱۳۵۶.